

## نبوت و فرمانروایی در یک داستان دینی

### تمهید

در این نوشتار سعی کرده‌ام تا نمونه مشخصی از رابطه نبوت با فرمانروایی را مورد تامل قرار دهم. طرح این نمونه به معنای آن نیست که امروز هم دقیقاً همان ویژگی‌ها بتواند کارایی داشته باشد. بلکه صرفاً برای شناخت مصالح و موادی است که در فرهنگ دینی ما وجود دارد. نکته‌ای که لازم می‌دانم در آغاز این نوشته بر آن تاکید کنم این است که واژه‌هایی همچون حکومت، دین، نبوت و... که امروز به عنوان واژه‌های دینی از آنها استفاده می‌کنیم، بسیار محتمل است که با متن اصلی، یعنی با قرآن فقط دارای اشتراک لفظی باشند ولی به لحاظ معنایی ممکن است حوزه‌های معنایی متفاوتی پیدا کرده باشند. به همین جهت در طول این نوشته، تفاوت واژه حکم (داوری) را با "ملک" (فرمانروایی) در متن قرآن نشان داده‌ام.

بیان این نمونه مشخص از قول علمای دینی نیست. از قول تئوریسین‌هایی چون خواجه نظام‌الملک، یا آنچه در تاریخ سیاسی ما واقعا وجود داشته است هم نیست. بلکه فقط از متون منسوب به وحی است و به اجمال مورد اشاره قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر، میان متن سنت و متن قرآن تفاوت قایل شده‌ام. علاوه بر متن قرآن، همچنین از متن تورات نیز بهره‌جسته‌ام.

از میان سه متن موجود، یعنی عهد عتیق، عهد جدید، و قرآن،

بیشترین مضامین در باب "داوری" و "فرمانروایی" را در مجموعه عهد عتیق (تورات و ضمائم آن) می‌توانیم مشاهده کنیم. در قرآن نیز این رابطه با اشاراتی کلی معطوف به داستان‌های عهد عتیق مطرح شده است.

نمونه مشخصی که در این مورد انتخاب کرده‌ام داستان طالوت و داود است، که در مجموعه عهد عتیق به صورت کاملاً مشروح و مفصل روایت شده و در قرآن به صورتی نسبتاً کوتاه و به اشاره آمده است. کوتاهی و اجمال داستان مزبور در قرآن احتمالاً به این سبب است که در زمان بعثت، مردمی که مخاطب قرآن بوده‌اند، مشروح داستان را می‌دانستند و نیازی به شرح دوباره کل داستان نبوده است. از این جهت در متن قرآن تنها به فرازهایی مهم اشاره شده است و گاه نیز برخی تغییرات و چرخش‌ها از سوی قرآن نسبت به مضمون قبلی داستان دیده می‌شود که به نوبه خود برای مخاطب کلام قرآن قابل تأمل است.

واژه "داستان" را هم آگاهانه انتخاب کرده‌ام، و آن را معادل واژه قصه در قرآن قرار داده‌ام. مانند قصه یوسف که واقعه‌ای را نه در قالب روایتی صرفاً تاریخی، بلکه در قالب داستانی نقل می‌کند که قید زمان و مکان را گسسته است تا برای مخاطب عبرت آموز هم باشد. و همین موضوع یکی از عواملی است که سبب شده تا اهل دین، در دوره‌های مختلف تاریخی از آن مضامین بهره گیرند و برای مشروعیت بخشیدن به نظام حکومتی خود به آن استناد کنند.

## حُکْم

واژه "حُکْم"<sup>۱</sup> که بعدها لفظ "حکومت" از آن مشتق شده است در قرآن به معنای بیان حق و باطل میان دو یا چند مدعی بوده است که درباره موضوعی باهم اختلاف داشتند و با توافق هم شخص دیگری را برای داوری انتخاب می‌کردند تا مشخص کند که از دو مدعی کدام برحق است و کدام بر باطل.

توجه به این نکته نیز ضروری است که در متن قرآن، داوری (به

معنای بیان حق و باطل) از سوی کسی که داوری می‌کند، به معنای اجرای آن از سوی داور نیست؛ بلکه در واقع آشکار کردن حق و باطل برای طرفین دعوا است. و باز هم مطابق آیات قرآن هنگامی که «حق» آشکار شود، باطل رنگ می‌بازد و از میان می‌رود. یعنی ضمانت اجرای حکم، در آشکار شدن حق و باطل است. حق و باطل نیز به معنای راست و دروغ نیست. بلکه تا حدودی به معنای درست و نادرست اموری است که به منصفه ظهور می‌رسد. تفاوت حق و باطل با راست و دروغ آن است که حق و باطل هر دو اموری واقعی هستند که در عمل اتفاق می‌افتند اما راست و دروغ، سخن و ادعایی است که کسی در مورد امور واقعی بیان می‌کند. قتل، تجاوز، یا سرقت، اموری واقعی هستند که باطل دانسته می‌شوند ولی ممکن است قاتل یا سارق برای پوشاندن کار خود، امری واقعی را که انجام داده انکار کند و راست نگوید.

در این تعریف، حق عبارت است از کاری که تکرار و تداوم آن برای زندگی انسان، اعم از خود و دیگران سودمند باشد و در آینده نتیجه‌ای زندگی‌ساز و ثمره‌ای حیات‌بخش می‌دهد. ولی باطل کاری است که به ویژه به زندگی اجتماعی زیان می‌رساند و از این جهت وجدان عمومی جامعه آن را رد می‌کند و به گونه‌ای نسبی و تا جایی که وجدان عمومی از وجود باطل مطلع شود مانع تداوم آن می‌شود.<sup>۲</sup> در این تعبیر، باطل، عمل غیر صالحی است که با سازوکار روند آفرینش منطبق نیست. بنابراین «حکم» هنگامی که بیان شود، درست و نادرست، یا حق و باطل را می‌نماید و حق به خودی خود دارای نوعی ضمانت اجرایی در وجدان عمومی است. زیرا به نظر می‌رسد وجدان عمومی که از مواجهه افراد با هم شکل می‌گیرد گرایش به حق دارد.

در قرآن از یحیی به عنوان کسی یاد شده است که از سوی خداوند دارای «حکم» می‌شود.<sup>۳</sup> یعنی دارای قدرتی می‌شود که می‌تواند تفاوت حق و باطل را تشخیص دهد و بیان کند. این در حالی است که یحیی هیچگاه به حکومت و پادشاهی منصوب نشد و رهبری هیچ سپاهی را نیز به

عهده نداشت. وحتا در جوانی توسط هیرودیس، پادشاه یهود، شهید شد. مضامین "نبوت"، "کتاب"<sup>۲</sup> و "حکم" در آیات دیگری از قرآن درکنارهم و تنیده درهم مطرح شده است.<sup>۵</sup> بنابراین می توان گفت که انبیاء دارای قدرت تشخیص حق و باطل و بیان آن نیز هستند اما این به هیچ روی به معنای فرمانروایی و حکومت کردن انبیاء بر دیگران نیست مگر در مواردی که واژه "ملک" (molk) هم به آن اضافه شده باشد مانند آیاتی که درباره یوسف، داود، و سلیمان آمده است.<sup>۶</sup>

در آیات قرآن، آمده است که حکم در اصل از آن خداوند است و از سوی او به رسولان نیز داده می شود. همان گونه که به یحیی داده شد. همچنین بازهم در قرآن آمده است که رسولان آمدند تا کتاب و حکمت را به مردمان تعلیم دهند. به خود رسولان هم توصیه شده است که اگر در میان مردم حکم کنند، به قسط، عدل، و حق حکم نمایند.<sup>۷</sup>

### فرمانروایی

مفهوم "قدرت سیاسی"<sup>۸</sup>، هنگامی که معطوف به دموکراسی نباشد به معنای نیرویی است که از طرف فرد یا گروهی، بر همه مردمان یک جامعه اعمال می شود تا آنان را به اطاعت خود در آورد، جهت حرکت آنان را تعیین کند، یا آنان را به انجام کارهایی که خود صلاح می داند وادارشان کند. برای این اصطلاح که در زمان و زبان امروزی ما رایج و شناخته شده است، در متن قرآن معادل دقیقی پیدا نکردم اما به نظر می رسد که واژه "ملک" (molk) تا حدودی نزدیک و هماهنگ با مفهوم "قدرت سیاسی" باشد.<sup>۹</sup> این واژه، بعدها بر "سرزمین" اطلاق شد اما در متن قرآن به همان معنای فرمانروایی است که قبلاً بالفظ "پادشاهی" نیز از آن یاد می شد.

در قرآن هر جا که از قدرت فرمانروایی و حکومت یکی بر دیگران یاد شده از همین واژه استفاده شده است مانند ملک سلیمان که ترجمه آن فرمانروایی سلیمان است. "ملک" (malek) نیز به عنوان اسم و صفت برای کسی است که فرمانروایی را در اختیار دارد. واژه های دیگری مانند طاغوت

وسلطان نیز هرکدام به نحوی می‌تواند بیانگر بخشی‌هایی از مضمون "قدرت سیاسی" باشد. اما از میان سه واژه مذکور، واژه "مُلک" (پادشاه، فرمانروا) در ارتباط با قدرت فرمانروایی در یک فرد، نزدیک‌تر می‌نماید و در داستان مورد نظر ما نیز همین واژه در قرآن به کار رفته است.

در قرآن - و به ویژه در داستان طالوت و داود - لفظ "فرمانروا" (ملک malek) برای کسانسی آمده است که در عرصه کارزار با دشمنان، فرماندهی و رهبری نیروهای نظامی را به عهده داشتند. بعد از طالوت، همین لفظ برای داود و سلیمان آمده است. نکته مهم در مورد این سه تن آن است که ظهور هر سه در عرصه فرمانروایی، به جهت نبوت برای قوم خویش نبود بلکه برای جنگیدن با دشمنان خارجی بوده است. یعنی منشاء پادشاهی، فرماندهی نظامی بوده است. احتمالاً به همین جهت در قرآن هیچ رسول دیگری به عنوان مُلک یا فرمانروا، مطرح نشده و با آن که کتاب و حکم از سوی خداوند به همه انبیاء داده شده است، اما از واگذاری مُلک (فرمانروایی) به آنان سخنی در میان نیست.

از سیر داستان طالوت و فرمانروایی او چنین نتیجه‌گیری می‌شود که همین نیروی فرمانروایی هنگامی که علاوه بر شرایط ویژه نظامی، در عرصه زندگی اجتماعی و به هنگام صلح هم به جامعه و مردم اعمال شود، تبدیل به سلطنت می‌شود. این ماجرا به ویژه در داستان شائول (طالوت) که در تورات به گونه‌ای مشروح آمده است نشان می‌دهد که چگونه با کشیده شدن فرمانروایی از میدان‌های نبرد به درون جامعه، روح طالوت (شائول) گرفتار دیوهای ویرانگر می‌شود.<sup>۱</sup> در چنین موقعیتی، فرمانروا با تکیه بر نیروی نظامی که قبلاً و در زمان جنگ با دشمن فراهم کرده، به سرکوب مردمان جامعه خویش می‌پردازد تا قدرت خود را حفظ کند. احتمالاً سخن قرآن در باره داستان سلیمان و زنی که به ملکه قوم سبا شهرت یافته، به این نکته نیز می‌تواند معطوف باشد:

"هرگاه فرمانروایان به تریه‌ای وارد شوند آن را تباه و اهلس را ذلیل

می‌گردانند..."

### رابطه نبوت و فرمانروایی

در مجموعه عهد عتیق، نبوت و فرمانروایی از یکدیگر تفکیک شده است. این موضوع را در کتاب های اول و دوم سموئیل، همچنین در کتاب داوران می توانیم به وضوح ببینیم. این نکته ای است که در قرآن هم شاهد آن هستیم - در ادامه باز هم به این موضوع باز می گردیم - اما در تورات و مجموعه عهد عتیق، پاره ای از موارد هست که امر داوری (قضا) و اجرای آن بیشتر به فرمانروایان و منصوبین از سوی آنان مربوط است. در این کتاب ها، فرمانروایانی که منشاء ظهورشان فرماندهی نظامی در جنگ ها بوده است، به داوری در میان قوم خویش هم می پرداختند. همچنین علاوه بر حکم (بیان حق و باطل به طرفین دعوا) فرمان اجرای عدل و حق را هم خود صادر می کردند. نمونه های این گونه فرمانروایان در دوره ها و سرزمین های دیگر هم بسیار بودند.

تا آنجا که خاطره تاریخی ما به یاد می آورد، در دوره هایی از تاریخ، در بین النهرین و ایران، مطامع و خواسته پادشاهان یا فرمانروایان، در قالب داوری و "دین" به مردم یک جامعه اعمال می شده است، مانند دوره حمورابی که در سنگ نبشته مشهور به احکام پادشاه بابل همین واژه "دین" را با همین تلفظ برای محاکمه و مجازات مردم در آن می بینیم.<sup>۱۱</sup>

به تعبیر دیگر، واژه "دین" دارای دو حوزه معنایی مرتبط با هم بوده است. یکی آداب، رسوم، سنن، عقاید، شریعت، قانون، و مناسکی که از سوی رسولان ابلاغ می شد.<sup>۱۲</sup> حوزه معنایی دوم عبارت بوده است از پاداش، جزا، کیفر، حساب، و انتقام که در این جهان پادشاهان مجری آن بوده اند و در پاره ای از موارد نیز خود خداوند باعذاب های سهمگین، افراد و ملت ها را داوری می کرده است. در قرآن، خود خداوند که مالک یوم الدین خوانده شده است جزا، پاداش، و کیفر همگان را به عهده دارد.<sup>۱۳</sup>

مبتنی بر همین دو حوزه معنایی، دو نهاد تقریباً مستقل ولی مرتبط باهم در عرصه دین پدید آمده است. یکی نهاد نبوت، کهنانت، و روحانیت که به ابلاغ شریعت، قانون، طرح صواب از ناصواب، و به بشارت و انداز،

و آگاهی دادن نسبت به سرنوشت انسان می پرداخت. دیگری نهاد حکومت که به اجرای قوانین شریعت و کیفر دادن به متجاوزان در همین جهان، اقدام می کرده است. یعنی آنچه به عنوان شریعت از سوی رسولان به مردم ابلاغ و مورد قبول عام واقع می شد، حاکمان و وظیفه اجرای آن را به عهده خود می دانستند. این که حاکمان هر دوره ای تا چه اندازه در ادعای خود صادق بودند یا نبودند بحث دیگری است.

همچنین اشاره به این نکته ضروری است که داوری پادشاهان بیشتر به مواردی مربوط می شده است که به سامان زندگی اجتماعی در این جهان ارتباط داشته است. وعده های خداوند چه برای عالم پس از مرگ، و چه برای مجازات های سهمگین افراد و ملت ها در همین جهان، هنگامی بیشتر مطرح می شده است که این داوران، یا پادشاهان و وظایف خود را ناتمام، یا نادرست انجام داده باشند. یعنی در این صورت، خداوند خود هم قانون گذار بوده است و هم مجری آن.

گذشته از این نشانه ها، و اعم از این که واقعاً معنای کلمه داوری و دین چه بوده است، همیشه شاهد این ماجرا بوده ایم که "قدرت سیاسی" معمولاً مشروعیت خود را از دین (به معنای قدسی آن) می گرفته است، و "دین" مشروعیت قدرت سیاسی را تضمین می کرده است. اما باز هم نمی توان نادیده انگاشت که معمولاً قدرت های سیاسی پس از سازمان یافتن و نهادینه شدن، هر دو حوزه "دین" را در چنبره خود می گرفتند. به تعبیر دیگر، قانون و شریعت را به نفع خود تفسیر، و سپس اجرا می کردند. از این جهت متولیان "دین" (در حوزه ابلاغ شریعت) گاه به ستیز با قدرت های سیاسی می پرداخته اند، و گاه ناچار به اطاعت از آن می شده، و زیرمجموعه ای از آن می شده اند. این که این روند پیچیده چگونه اتفاق می افتد بحثی درازدامن که از حوصله این مقال بیرون است.

### تورات و فرمانروایی دینی

در نخستین گام از آموزه های تورات درباره داستان آفرینش،

مقصود آفرینش آدم از سوی خداوند بدین گونه توضیح داده شده است:  
 "و خدا گفت: آدم را به صورت ما، و موافق شبیه ما بسازیم، تا بر ماهیان  
 دریا و پرندگان آسمان، و بر تمامی زمین، و همه حشراتی که بر زمین  
 می‌خزند حکومت کند" (پیدایش، باب اول، آیه ۲۶)

این مضمون در آیات دیگری از پیدایش نیز تکرار شده است. یعنی  
 علت غایی آفرینش آدم این دانسته شده است که بر زمین فرمانروایی کند،  
 و همه موجودات زنده دیگر را به اطاعت خود درآورد، و آنها را به مسیری  
 که مقصود آفرینش است و خداوند نشان می‌دهد به حرکت درآورد. یعنی در  
 این آیه، آدم به عنوان جانشین خدا در عرصه قدرت اجرایی در نظر گرفته  
 شده است و نه به عنوان وضع‌کننده قانون. در آیه دیگری از تورات آمده  
 است که:

"و خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را  
 محافظت نماید"

در این روایت، چه "آدم" را اسم عام در نظر بگیریم، و چه اسم خاص  
 تلقی کنیم، به هر حال، "آدم" در عرصه حکومت، هم مجری اراده و قانون  
 خداوند است و هم نگهبان سرزمینی که به او واگذار شده است. این  
 روایت‌ها شاید مشکل چندانی برای اجتماع انسانی پدید نیارند. یعنی بحثی  
 در باره حکومت یک آدم بر آدمیان دیگر در میان نیست بلکه موضوع حکومت  
 آدم بر طبیعت است. اما بعداً می‌بینیم با کثرت آدم‌ها، و رعیت شدن  
 اکثریت<sup>۱۳</sup>، و شبان شدن اقلیت، اتفاق دیگری در عرصه حکومت پدید آمد.

احتمالاً از نگاه دینی، مضمون "حکومت" در قالب فرمانروایی یکی  
 بر دیگران، بیشتر به این منظور بوده است که روند آفرینش خداوند در روی  
 زمین سامان بهتری یابد. یعنی از نگاه تورات، حکومت یکی بر دیگران به  
 معنای صلاحیت پادشاه در اجرای قانون و شریعت بوده است و نه به  
 معنای قانون‌گذاری و سلطه بی‌قید و شرط. حاکمان دینی وظیفه داشتند تا  
 با اجرای داوری میان مردم، و پیشگیری از ستم یکی بر دیگری، سبب  
 اعتلای حیات در جامعه بشری شوند. اگرچه در عمل بسیار اتفاق می‌افتاد



که حاکمان کاملاً خلاف این مقصود عمل می‌کردند.

مضمون "حکومت یکی بردیگران" از داستان ابراهیم به این سو، با صیغه ای کاملاً دینی در تورات ظاهر می‌شود. اگرچه در تلقی ما مسلمانان ابراهیم، به عنوان پدر انبیاء شناخته می‌شود، و در قرآن نیز ابراهیم به عنوان سرسلسله پیامبرانی است که ادیان ابراهیمی را ترویج کردند، اما در تورات و از نگاه بنی اسرائیل، "ابراهیم" شاه شبانی است که پادشاهان امت‌ها از ذریت او پدید خواهند آمد. به تعبیر دیگر و به روایت تورات، عهد خدا با ابراهیم، آن بوده است که در مقابل اطاعت ابراهیم از احکام خداوند، و پاس داشتن مقصود آفرینش، خداوند نیز بخش گزیده ای از سرزمین‌های نیل تا فرات را به ابراهیم و ذریت او واگذار کند، و پادشاهان امت‌ها نیز از ذریت او پدید آیند:

"تو را بسیار بارور نمایم، و امت‌ها از تو پدید آورم، و پادشاهان از تو

به وجود آیند" (باب ۱۷ آیه ۱۶)

در این تعبیر تورات، واژه "ملک" که در قرآن صرفاً به معنای فرمانروایی است، همچنین به معنای سرزمین هم هست. یعنی می‌توان گفت که ترکیب "ملک سلیمان" به معنای سرزمینی است که سلیمان بر آن فرمان می‌راند. از نگاه تورات، این میراث، یعنی عهد خدا با ابراهیم در باب حکومت بر دیگران، بنا به دلایلی به اسماعیل نمی‌رسید، و اسحاق بود که وارث عصای حکومت می‌شد.<sup>۱۵</sup> پس از اسحاق نیز باز هم به دلایلی، میراث حکومت از میان دوبرادر، یعنی عیسو و یعقوب، به یعقوب رسید. به گزارش تورات، هنگامی که اسحاق پیر شده بود، می‌بایست طی مراسمی "میراث عهد" را به یکی از فرزندان و اگذار کند. در این گزارش چنین آمده است:

"خدا تو را از شب‌نم بیابان و از فربهی زمین، و از فراوانی غله و شیر عطا

فرماید. قوم‌ها تو را بندگی کنند، و طوایف تو را تعظیم نمایند، بر

برادران خود سرور شوی و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون

باد هر که تو را لعنت کند و هر کس تو را مبارک خواند مبارک باد"<sup>۱۶</sup>

هنگام پیری یعقوب و پس از او، یوسف توانست امپراتوری مصر را زیر فرمان بیاورد. در واقع سیر داستان عهد خدا با ابراهیم، در دوره زندگی یوسف، از جامعه ای شبانی به جامعه ای مدنی و شهرنشین گسترش یافت. شاید در این داستان به این وسیله نشان داده شده است که میراث فرمانروایی شاه شبانان، تنها ویژه جامعه شبانی نیست، بلکه در جامعه مدنی نیز می تواند تجلی یابد.

بنا بر این گزارش ها، آباء بنی اسرائیل همین چهار تن شمرده می شوند که دارای عصای فرمانروایی و حکومت بودند. به تعبیر دیگر، این چهار تن اگرچه همچون موسی از رسولان شمرده نمی شوند و شریعت خاصی را به مردمان ابلاغ نکردند، اما اساس و پایه های حکومتی شمرده می شوند که به هر حال مشروعیت خود را مستقیماً از خداوند می گرفتند.

در قرآن نیز اشارتی هست که:

”ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی عظیم بخشیدیم

و...“ (سوره چهارم آیه ۵۴)

کلمه ”مُلک“ (mol) در آیه فوق دقیقاً به معنای فرمانروایی در روی زمین است. همچنین به نظر می رسد که منظور از آل ابراهیم در این آیه همان سلسله ای است که در تورات از یوسف آغاز می شود و با افت و خیزهای طولانی در مصر و مرحله نجات توسط موسی و سپس تا سلیمان کشیده می شود.

ظهور موسی، حدود چهارصد سال بعد از شاه شبانانی است که آباء بنی اسرائیل شمرده می شوند.<sup>۱۷</sup> در هنگامی که بنی اسرائیل به اسارت مصریان بودند، ظهور موسی آمیزه ای از نبوت دینی و رهبری سیاسی - نظامی بود تا بتواند قوم را از اسارت نجات داده، از مصر و صحرای سینا عبور دهد، و به سرزمین موعودی برساند که قبلاً به آباء بنی اسرائیل وعده داده شده بود. به تعبیر دیگر، موسی اولین پیامبری برای بنی اسرائیل دانسته می شود که قانون و شریعت را از سوی خداوند به

مردمان ابلاغ کرد.

در این عبور معنادار<sup>۱۸</sup>، که حدود چهل سال به طول انجامید، برخی ساختارهای اجتماعی بنی اسرائیل بنا به ضرورت تغییر کرد و جامعه شبانی بیشتر به اردویی نظامی تبدیل شد تا بنی اسرائیل بتوانند برای تصرف سرزمین کنعان، و مقابله با ساکنان قبلی آن آمادگی رزمی پیدا کنند.<sup>۱۹</sup> احتمالاً به همین دلیل میراث موسی به دو بخش مشخص تبدیل شد. یعنی "یوشع" بیشتر نقش فرماندهی نظامی پیدا کرد، ولی میراث کهنانت و رهبری دینی به هارون و اولاد او منتقل شد. این تفکیک قوا به گونه ای آشکار در زمان خود موسی و در حضور او طی مراسمی انجام گرفت. داستان این تفکیک قوا را در کتاب اعدادی توانیم ببینیم.<sup>۲۰</sup>

علاوه بر داستانی که در سفر اعداد آمده، همچنین سفر لویان به عنوان یکی از اسفار پنجگانه تورات، با محوریت نبوت و کهنانت برای هارون و اولاد او، به این تفکیک قوا میان رسولان، و رهبری سیاسی - نظامی صحنه می نهد. اگرچه هنوز سخنی در باره پادشاهی در میان نبود. هنگامی که بنی اسرائیل در کنعان و ارض موعود مستقر شدند سرزمین های مفتوحه میان اسباط اسرائیل تقسیم می شد. در این هنگام العازار کاهن، و یوشع در کنار هم کار تقسیم این سرزمین ها را به عهده داشتند.<sup>۲۱</sup>

### جهاادگران (Judges)

کتاب داوران<sup>۲۲</sup> که پس از روزگار موسی و یوشع رومی نمایاند، داستان ظهور سردارانی است که علیه دشمنان این قوم به نبرد می پرداختند و داوری خداوند را بردشمنان اعمال می کردند. مطابق روایات تورات خداوند سرزمین کنعان، و سپس سرزمین های نیل تا فرات را به بنی اسرائیل بخشیده است و هنگامی که جهاادگران بتوانند این سرزمین ها را از چنگ ساکنان قبلی آن بیرون آورند به معنای آن است که حکم و داوری خداوند را عملی کرده اند. وجه تسمیه کتاب داوران همین است. روزگار ظهور و افول این داوران را چهارصد و پنجاه سال ذکر کرده اند.<sup>۲۳</sup>

داوران که در آغاز اهل "غزا" (جنگ و جهاد) بودند، اندک اندک از قدرت و سلطه بسیاری برخوردار شدند؛ تا آنجا که به امر "قضا" در میان قوم خویش نیز مبادرت کردند. بسی محتمل است که در زبان قدیم عبرانیان و عرب‌ها، "غزا" و "قضا" با تفاوت اندکی در کاربرد، در معنای پایه یگانه بوده‌اند؛ به ویژه آن که معنای جنگ با دشمنان بنی اسرائیل که دشمنان خداوند نیز به شمار می‌رفتند، معنای داوری خداوند را داشت. در عین حال که جهادگران، گاهی که به امر قضا در میان قوم خویش می‌پرداختند باز هم خود را ناگزیر می‌دیدند تا به هنگام داوری، با کاهن، یا با رسول زمان خود مشورت کنند، این وظیفه را پیش از این موسی به هنگامی که یوشع را به عنوان فرمانروای نظامی معرفی کرد طی مراسمی بیان کرده بود.<sup>۲۲</sup> در این تعبیرها، چنان می‌نماید که کاهن مرجع اصلی و اساسی برای بیان "دین" است، و جهادگران بیشتر به عنوان مجری شریعت و دین به شمار می‌رود. مشهورترین سرداران نظامی در این دوره، کسانی همچون یهودا<sup>۲۵</sup>، جدعون، و شمشون (سامسون) هستند. در داستان جدعون آمده است که پس از پیروزی‌های درخشان او در برابر دشمنان، بنی اسرائیل از او خواستند تا به عنوان پادشاه نهاد سلطنت موروثی را در بنی اسرائیل پدید آورد:

"جدعون در جواب ایشان گفت: من بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر

من بر شما سلطنت نخواهد کرد، خداوند بر شما سلطنت خواهد کرد."<sup>۲۶</sup>

از فحوای نوشته‌های کتاب داوران چنین برمی‌آید که شکل‌گیری نهاد سلطنت، با این رویکرد که بنی اسرائیل در طلب آن بودند سبب می‌شود تا کاهنان نیز استقلال خویش را از دست داده و زیر فرمان پادشاه در آیند. در گفتار جدعون آمده است که "خداوند بر شما سلطنت خواهد کرد" در این گفتار تلویحا به تفاوت میان پادشاهی "مُلک" به عنوان قوه مجریه، با "سلطنت" به عنوان قدرت مطلقه‌ای که بر همه امور تسلط پیدا می‌کند، اشاره شده است. بدیهی است هنگامی که نهاد سلطنت شکل گیرد، نهاد کهنات و نبوت را در فرمان خود خواهد آورد، و به این گونه رابطه خداوند با

مردم، تحت الشعاع حکومت مطلقه سلطنت قرار می‌گیرد.

به رغم این گفته‌ها، اندک‌اندک رهبری نظامی راه خود را برای پدید آوردن نهاد سلطنت هموار می‌کرد. این که چه عوامل روانی در مردم سبب چنین خواسته‌ای می‌شود، بحثی دیگر است که نیاز به پژوهشی دیگر دارد. هرچه هست در این روند، نهاد شرع و قانون، اصالت خود را از دست می‌داد و رسولان در انتقاد از فرمانروایان، یا عزل و نصب آنان، نقش چندانی پیدا نمی‌کردند. در این راه، مدعیان زیادی باید کشته می‌شدند. چه آنها که مدعی سلطنت بودند و خود را شایسته پادشاهی می‌دانستند و چه رسولان و کاهنانی که با چنین نهادی مخالفت می‌کردند. داستان کشته شدن بسیاری از انبیاء بنی اسرائیل توسط خودبنی اسرائیل، به همین درگیری‌های خونین میان دو جناح بازمی‌گردد.

به روایت کتاب داوران، هفتاد نفر از فرزندان جدعون توسط یکی دیگر از فرزندان او که داعیه پادشاهی داشت کشته شدند. "پوتام" فرزند کوچک و فراری جدعون که جان به در برده بود سرودی تلخ در باره نهاد سلطنت برای قوم خواند:

"وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند، به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما. درخت زیتون به ایشان گفت آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می‌دارند ترک کنم و رفته بر درختان پادشاهی کنم؟ درختان به انجیر گفتند که تو بیا بر ما پادشاهی کن، انجیر به ایشان گفت آیا شیرینی و میوه نیکی خود را ترک کنم و رفته بر درختان پادشاهی کنم؟ درختان به انگور گفتند تو بیا بر ما سلطنت کن. انگور به ایشان گفت آیا شیرین خود را که خدا و انسان را خوش می‌سازد ترک کنم و رفته بر درختان حکمرانی کنم؟ همگی درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما، خار به درختان گفت اگر به راستی شما مرا بر خود پادشاه می‌کنید، پس بیایید و در سایه من پناه بگیرید، و اگر نه آتشی از خار بیرون بیاید که سروهای آزاد لبنان را بسوزاند."<sup>۲۷</sup>

این سرود با همین زبان تمثیلی که دارد، یکی از گویاترین نقدهایی است که در کتاب مقدس برای نهاد سلطنت بیان شده است. در عین حال برخی نشانه‌ها در سفر داوران دیده می‌شود که به نحوی بر ضرورت تشکیل نهادی به عنوان پادشاهی (ملک) دلالت می‌کند. مثلاً در چندین مورد بعد از آن که وقایعی از جنگ و ستیزها را نقل می‌کند آمده است که:

”و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود، و هرکس آنچه در نظرش پسند می‌آمد می‌کرد“<sup>۲۸</sup>

### سموئیل و شائول (طالوت)

سموئیل یکی از انبیاء بنی اسرائیل است. اگرچه با فاصله‌ای حدود پنج قرن پس از موسی نوبت نبوت و کهنانت به او رسیده بود، اما از روزگار مرگ موسی هیچکدام از کاهنان و انبیاء بنی اسرائیل دارای اهمیتی همچون سموئیل نبودند. در این روزگار به گونه‌ای صریح و روشن راه رسالت از راه پادشاهی تفکیک شدند. با آن که این تفکیک به روشنی انجام گرفت، در عین حال باز هم پادشاهی هنگامی مشروعیت پیدا می‌کرد که به سلطنت تبدیل نشود و کاهن یا نبی سلامت آن را تایید کند. این روند را در کتاب اول و دوم سموئیل می‌توانیم مطالعه کنیم. همچنین در قرآن سوره بقره آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ همین داستان به صورتی کلی و با برخی تفاوت‌ها آمده است.

در کتاب اول سموئیل، پس از شرح برخی پیش زمینه‌ها آمده است که:

”پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده نزد سموئیل آمدند، و او را گفتند تو اکنون پیر شده‌ای، و پسرانت به راه تونمی روند، پس الآن برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امت‌ها بر ما حکومت کند، و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد، چون که گفتند ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت کند...“<sup>۲۹</sup>

خداوند نیز، باندکی نارضایی، به سموئیل می‌گوید که سخن قوم را

”و خداوند به سموئیل گفت آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تورا ترک نکردند، بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی نمایم.“<sup>۳۰</sup>

در این آیه چندین نکته مهم دیده می شود که شاید مهمترین آن آزادی مردم در حق انتخاب است. در این آزادی دادن البته مسئولیت فرجام چیزی که مردم انتخاب می کنند به عهده خود آنان است. از این جهت خداوند تاکید می کند که پیش از این که سموئیل، پادشاهی برای آنان نصب کند رسم پادشاهی را که بر آنان حکم خواهد کرد برایشان توضیح دهد. و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به این گونه ابلاغ کرد:

”رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهد کرد این است که پسران شما را گرفته، ایشان را بر ارابه ها و سواران خودخواهد گماشت، و پیش ارابه هایش خواهند دوید، و ایشان را سرداران هزاره، و سرداران پنجاهه برای خودخواهد ساخت، و بعضی را برای شیار کردن زمین اش و درویدن محصولاتش، و ساختن آلات جنگی اش، و اسباب ارابه هایش تعیین خواهد کرد. و دختران شما را برای عطرکشی و طباشی و خبازی خواهد گرفت، و بهترین مزرعه ها و تاکستان ها، و باغ های زیتون شما را گرفته به خادمان خود خواهد داد. و عشر زراعت و تاکستان های شما را گرفته به خواجه سرایان و خادمان خود خواهد داد (و...) و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خود برگزیده اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد کرد.“<sup>۳۱</sup>

در سخنان سموئیل، به گونه ای واضح نشان داده شده است که قدرت سیاسی نظامی که باید معطوف به دفع دشمنان خارجی باشد، چگونه پس از سازمان یافتن، همه نیرو و توان سیاسی و نظامی را صرف منافع شخصی و بقای خویش می کند. در عین حال، سموئیل در جستجوی مناسب ترین و سالم ترین کسی است که به عنوان پادشاه منصوبش کند.

سائول که در قرآن به دلایلی با نام طالوت از او یاد شده است<sup>۲۲</sup> توسط سموئیل نبی به پادشاهی منصوب می شود. او که در ابتدا توانست اسرائیل را از دشمنان خلاصی دهد، اندک اندک که قدرت نظامی و سیاسی خود را افزایش می داد، روح خودکامه گی نیز در او بیشتر قوت می گرفت، و تنها به تظاهر خود را پیرو خداوند می نمود، و در برابر انتقادهای سموئیل به توجیه آن اعمال می پرداخت<sup>۲۳</sup>. روند داستان به گونه ای است که اندک اندک سموئیل به سبب ترس از سائول نمی تواند آشکارا سخن خود را بیان کند.

در این داستان از نکته دیگری نیز یاد شده است که معمولا برای همه خودکامگان پیش می آید. سائول علاوه بر آن که کلام انبیاء را ندیده می گرفت، همچنین نمی توانست کسی را برتر از خود ببیند، و نمی توانست ببیند که دیگران مثلا از شجاعت داود تمجید می کنند<sup>۲۴</sup>. در واقع می توان گفت که سائول حتی خداوند را هم نمی توانست بالاتر از خود ببیند. او تا آنجا به خداوند احتیاج دارد که بتواند به وسیله او خودش را نزد مردم تایید کند. همین نکته سبب شد تا تمامی نیروی خود را صرف توطئه ای برای کشتن داود کند که از سرداران سپاه خودش بود. اکنون برای سائول که روزی مسیح خداوند و نجات دهنده قوم شناخته می شد، چیزی مهمتر از حفظ اقتدار خودش نبود. دروغ، ریاکاری، خیانت، طرح توطئه برای جنایت، و ترس از ناکامی، تمامی خواب و بیداری سائول را در چنبره خود گرفته بود<sup>۲۵</sup> چندان که به تعبیر کتاب سموئیل، روح خداوند از سائول دور شده بود و جواب او را نمی داد:

”و سائول از خداوند سوال کرد، و خداوند او را جواب نداد، نه

به خواب ها، نه به اوریم، و نه به انبیاء“<sup>۲۶</sup>

تعبیر ساده تر سخن فوق شاید این باشد که قطع رابطه سموئیل، و دیگر کاهنان با سائول، مشروعیت حکومت سائول را از او گرفت، و بدین سان سائول در انبوه رنج و حسد خویش، با روحی سیاه و زهر آلود در کام مرگ می افتد.



## داود پادشاه

در متن عهد عتیق، و در قرآن، داود یکی از مهمترین نمونه های مثبت و قابل قبول خداوند در امر فرمانروایی است. از این جهت، داستان داود نه به عنوان یک واقعه تاریخی، بلکه به عنوان ارائه یک نمونه موفق در امر فرمانروایی در آن روزگار است. این نمونه در قالب روایاتی داستانی بیان شده است. در کتاب دوم سموئیل، داود نه به عنوان رسول و پیامبر، بلکه پیشتر به عنوان فرمانروا (پادشاه) مطرح است.<sup>۳۷</sup> یعنی کسی که دارای نیروی نظامی قدرتمندی است و فرماندهی کل قوا را به عهده دارد.

با آن که داود که گاه خودش نیز همچون رسولان و کاهنان لباس ویژه کاهنان را می پوشید و به نبوت می پرداخت، در عین حال هنگامی که در مقام پادشاهی قرار می گرفت و مرتکب خطایی می شد انبیاء و کاهنان دیگری بودند که به نحوی اعمال ناپسند او را به یادش می آوردند و او را نسبت به خطایی که مرتکب شده است هشدار می دادند. مانند داستانی که مربوط به تصاحب همسر یکی از فرماندهان نظامی خودش می شد.

در این داستان، بعد از آن که داود همسر "اوریا" را به تصاحب خود در می آورد. سپس اوریا را به بهانه نبرد بادشمنان به خط مقدم جبهه می فرستد تا کشته شود.<sup>۳۸</sup> در مواجهه با این وقایع، پیامبری به نام "ناتان" به سراغ داود می آید و ابتدا با طرح تمثیلی، خطای داود را به یادش می آورد، و سپس به شدت از او انتقاد می کند.<sup>۳۹</sup>

اهمیت داستان فوق در این نیست که داود گناه کرده است - زیرا بنا به روایات تورات، هیچ انسانی بی گناه، و فارغ از خطا نیست - بلکه اهمیت داستان در این است که هنگامی که کاهن، یا رسولی که همزمان با داود است خطای او را به یادش می آورد، داود بی آن که به قدرت سیاسی و نظامی خود متوسل شود، به خود می آید، خطای خویش را می پذیرد، و سخت برخورد می شود، و خود را نیز چون دیگران به داوری می کشاند.

اگرچه بنا به قانون تورات، مجازات داود برای گناهی که مرتکب شده بود قتل بود اما بنا به دلایلی این مجازات از پدر به فرزند منتقل شد و برخی

گرفتاری های دیگر برای خود داود. بخشی از مجازاتی را که خداوند برای داود در نظر گرفته بود، ناتان به این گونه بیان می کند:

”پس حالا شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد، به علت این که مرا تحقیر نموده زن اورپای حقی را گرفتی تازن تو باشد. خداوند چنین می گوید اینکه من از خانه خودت شرارت را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته به همسایه ات خواهم داد و او در روشنائی این آفتاب با زنان تو خواهد خوابید زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود.“<sup>۲۰</sup>

احتمالا دلیل مهم این گونه مجازات برای داود، صرفاً تخفیف مجازات نبوده است بلکه متناسب با شأن و موقعیت داود بوده که پادشاه بنی اسرائیل محسوب می شد. مهمتر این که، در این انتقاد و سپس مجازات، طبعاً پنهان کاری داود برملا می شود. وقتی صاحبان قدرت مرتکب گناهی این گونه می شوند، معمولاً برملا نمی شود. اگر هم دیگران ماجرا را متوجه شوند کسی جرات بیان آن را ندارد.

همچنین ناتان به داود خبر داده بود که به سبب این گناه، فرزندش به زودی خواهد مرد و داود اگرچه برای نجات فرزند خویش روزه گرفت، بر خاک زمین خفت و در پیش گاه خداوند توبه کرد، اما به هر حال در روز هفتم فرزندش مرد. به روایت کتاب سموئیل، داود این مجازات را نیز پذیرفت.

قرآن در اشاره به همین داستان، آنچه را برجسته کرده است همین انتقادپذیری داود و آمادگی فوق العاده او برای داوری بر خویشتن است، و درست به دلیل همین داوری بر خویش است که خداوند نه تنها از داود دور نمی شود بلکه به او نزدیکتر هم می شود، و او را خلیفه در زمین می خواند که در میان مردم داوری به حق کند.<sup>۲۱</sup>

انتقادپذیری داود در این داستان، چندان جدی، صادقانه و برجسته طرح شده است که حتا این گمانه را پدید می آورد که شاید طرح این داستان

صرفاً به همین منظور بوده است تا شفافیت و انتقادپذیری داود را نشان دهد. زیرا در این داستان، داود پادشاه نمونه‌ای از پادشاهی است که مورد قبول خداوند هم قرار گرفته است.

داستان دیگری نیز در کتاب دوم سموئیل در باره داود آمده است که مربوط به قدرت نظامی است و امید زهرآلود حاکمان را به نیروهای نظامی‌شان بازگو می‌کند. در این داستان داود به سرداران و فرماندهان سپاه خود دستور می‌دهد تا شماره همه مردان جنگی تحت امر او را معین کنند. پس از آمارگیری دقیق نتیجه شمارش را به او گزارش می‌دهند:

”از اسرائیل، هشتصد هزار مرد جنگی شمشیرزن، و از یهودا پانصد هزار مرد بودند. و داود بعد از آن که قوم را شمرده بود در دل خود پشیمان گشت، پس داود به خداوند گفت در این کاری که کردم گناه عظیمی ورزیدم، و حال‌ای خداوند گناه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.“<sup>۲۲</sup>

چرا شمارش نیروهای نظامی و مردان شمشیرزن باید گناه شمرده شود و کاری احمقانه محسوب شود؟ مگر یک فرمانروای بزرگ که سرنوشت ملتی را در جنگ‌ها به عهده دارد نباید از امکانات و نیروهای خود اطلاع دقیق داشته باشد؟ اتفاقاً در سفر اعداد که یکی از اسفار پنجگانه تورات است خداوند خودش به موسی می‌گوید که همه مردانی که می‌توانند در جنگ حضور یابند شمارش شوند، و این کار هم با دقت انجام می‌گیرد.<sup>۲۳</sup> پس چرا داود باید این کار را گناه بخواند و احمقانه بشمارد؟ در ادامه داستان آمده است که داود، بهای سنگینی را به مکافات این گناه می‌پردازد.<sup>۲۴</sup>

نزدیکترین گمانه‌ای که می‌توان بابت گناه آلود بودن کار داود بیان کرد این است که شاید داود منظور خاصی داشته است که این منظور با هدفی که خداوند برای پادشاهی او تعیین کرده متفاوت بوده است. سیر داستان هم به گونه‌ای است که نشان می‌دهد فعلاً نبرد با

دشمنان خارجی درپیش نبوده است. همچنین در این هنگام، داود به اواخر عمر خود نزدیک می‌شد. آیا داود در شمارش نیروهای مسلح خویش در اندیشه محکم کردن نهاد پادشاهی برای خود نبوده است؟ به تعبیر دیگر، این شمارش یادآور آن سخن قرآن در باره کسی است که اموالی را فراهم کرده است و بعد به شمارش آن می‌پردازد، و نزد خود حساب می‌کند که به وسیله اموالش بقای خودش تضمین می‌شود.<sup>۴۵</sup> این درست همان امید زهرآلودی است که همه جباران تاریخ، و همه فرمانروایان خودکامه به آن گرفتار می‌شوند، و برای بقای خویش به اموال، و به ویژه به نیروهای نظامی خویش تکیه می‌کنند.

اما از نگاه تورات و قرآن، داود که هم از هوشمندی فوق العاده‌ای برخوردار است و هم مردی خداشناس و خداترس معرفی شده، پیش از آن که دیگران به گناه ناگشوده او پی ببرند، وضعیت خود را به سرعت درمی‌یابد و پیش از آن که این وضعیت به فاجعه دیگری بیانجامد، به جبران گناه خویش می‌پردازد.

### طالوت و داود در قرآن

داستان با جمله‌ای پرسشی آغاز می‌شود:

”آیا از بزرگان بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی؟ هنگامی که به پیامبری از خودشان گفتند که برای ما پادشاهی (ملکاً) برانگیز تا در راه خدا بیکار کنیم.“<sup>۴۶</sup>

این بخش از آیه مقدمه‌ای برای کل داستان محسوب می‌شود که با اشاره‌ای کوتاه تمامی داستان را که قبلاً در میان بنی اسرائیل مشهور و شناخته شده بوده است، یکجا به ذهن مخاطب متبادر می‌کند. حتا پرسش به گونه‌ای است که به جای استفاده از واژه‌های مربوط به روایت و نقل تاریخ، از واژه مربوط به دیدن (الم تر) استفاده می‌کند. با این گونه پرسش، انگار مخاطب را وامی‌دارد که خود را از یک روایت کهنه و تاریخی، به یک عینیت امروزی برساند. شاید اولین پرسش این باشد که پیامبر اسلام و

مخاطبان قرآن در آن روزگار چگونه می توانستند واقعه ای را که در پیش از هزار سال قبل از خودشان بوده است به عینیت مشاهده کنند؟ بخشی از پاسخ ممکن است این باشد که در این آیه مخاطب، صرفاً محمد رسول [ص] بوده است، و از نگاه برخی مفسران، امور مربوط به رسالت هم ایجاب می کند که برای رسولان در عرصه وحی، سد زمان و مکان شکسته شود و محمد [ص] می تواند گذشته و آینده را آشکارا ببیند. اما از آنجا که این آیه پس از نزول، به مسلمانان ابلاغ شده است بنا براین مخاطبان دیگری هم داشته است، و این مخاطبان نیز باید از یک روایت تاریخی ذهنی به نوعی عینیت رسیده باشند. اگر بتوانیم زمان نزول این آیه را به دقت مورد تأمل قرار دهیم شاید بتوانیم پاسخی برای بخش دوم این پرسش نیز بیابیم.

مطابق روایات مربوط به زمان نزول آیه ها، مکی و مدنی بودن آن آیات، داستان فوق در زمانی به مسلمانان ابلاغ می شود که نزدیک به دو سال از مهاجرت آنها به مدینه می گذرد. یعنی آن دسته از مسلمانان که به عنوان مهاجر شناخته می شدند کسانی بودند که از خانه و کاشانه خود رانده شده بودند، اموالشان و خانه هاشان در مکه و در اختیار مشرکان قریش بود. آیات تغییر قبله که تقریباً در همین زمان نازل می شود و توجه مسلمانان را از مسجد اقصی به سوی مکه معطوف می کند از این نظر بسی معنا دار است. انگار که نقل این داستان برای مسلمانان آن روزگار، حدیث نفسی از وضعیت کنونی خود آنان نیز بوده است و این که از شهر و خانه خود رانده شده بودند و اکنون که تاحدودی نیرومندتر شده بودند باید در اندیشه بازپس گرفتن خانه و شهر خود می بودند.

در ادامه آیه مربوط به داستان بنی اسرائیل آمده است که آن رسول که از قوم بنی اسرائیل بود در برابر خواسته قوم می گوید:

”اگر جنگیدن بر شما مقرر شود چه بسا که بیکار نکنید، گفتند چرا در راه

خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان بیرون رانده شده ایم“

در اینجا می بینیم که بیرون رانده شدن مهاجران از دیارشان، مکه، با

داستان بنی اسرائیل پیوندی عینی و محسوس پیدا می‌کند. یعنی روایت تاریخی، به واقعه‌ای عینی و محسوس گره می‌خورد.<sup>۳۷</sup> همچنین منظور از جنگیدن در راه خداوند، دقیقاً نبردی است برای بازپس گرفتن خانه و کاشانه خودشان. یعنی این نبرد که جنگ در راه خداوند خوانده شده است، صرفاً به یک هدف قدسی، آسمانی و عبادی مربوط نمی‌شود، بلکه به یک ضرورت عینی، اجتماعی، و قابل حس معطوف شده است.

پرسش دیگری که در طرح این داستان به ذهن می‌آید این است که، در آن هنگام مسلمانان به دو گروه مهاجر و انصار تقسیم می‌شدند. اگر برای گروه مهاجر عینیت و اجرای این آیات ضرورت داشته اما برای انصار چنین ضرورتی متصور نبوده است. چون آنان خانه‌ها و اموال خود را از دست نداده بودند. بنا براین سهم انصار از این داستان کجاست؟

در مقدمه، و پیش از شروع داستان در قرآن، آیه دیگری هم هست که سهم انصار را از این داستان مشخص می‌کند. بنا به قول اکثر مفسران<sup>۳۸</sup> آیه ذیل همزمان و همراه با آیات مربوط به این داستان آمده است:

”کیست آن کس که به خدا وام دهد، وام نیکویی که خدا چند برابر بیفزاید. و خداست که (در معیشت) تنگی و گشایش بدهد می‌آورد. و به سوی او بازگردانده می‌شوید“.

اکنون وام دادن به خدا نیز مشخص تر می‌شود، و گویا مخاطب این آیه در هنگام نزول، همان گروه انصار و مسلمانان مدینه بوده‌اند که نه از جایی رانده شده بودند و نه چندان دل درگرو رهایی اموال و خانه‌های مهاجران از جنگ مشرکان داشته‌اند. تعهد مسلمانان مدینه با پیامبر که در جایی مشهور به عقبه انجام گرفته بود آن بود که از محمد رسول [ص] همچون فرزندان و خویشاوندان خود در برابر دشمنان حمایت کنند<sup>۳۹</sup> اما این که اگر محدودیاریانش خواستند در جنگ پیش دستی کنند آنگاه نقش انصار چه خواهد بود؟ هنوز سخن روشنی در این باره به میان نیامده بود. از این جهت کمک آنان به گروه مهاجرو شرکت در نبرد می‌توانسته نوعی وام دادن به خدا محسوب شود. زیرا جمعیت مهاجر بسیار اندک

بوده است و اگر یاری انصار نمی بود شاید سرنوشت جنگ چیز دیگری می شد.<sup>۵۰</sup>

همچنین مطابق روایاتی که طبری گرد آورده است، مسلمانان آن روزگار، نبرد بدر را با داستان طالوت مقایسه می کردند و تعداد شرکت کنندگان در بدر را با تعداد سپاهیان طالوت یکی می شمردند.<sup>۵۱</sup>

داستان بنی اسرائیل همچنان تنگاتنگ با عینیتی که مسلمانان در پیش رو داشتند بازخوانی می شد، و برخی فرازهایی که گاه برای عبرت آموزی مسلمانان بود نیز بیان می شد از جمله این که:

”بس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک، (همگی) پشت کردند، و خداوند به ستمکاران دانا است“.

هنوز بحثی از معین کردن پادشاه در میان نیست، اما این نکته هست که اگر در این آیات تأمل کنیم، مفهوم پادشاه (ملک) با صبغه نظامی آن مطرح است و نه با صبغه سلطنت (سلطان) و این که اگر پادشاهی، یا فرمانده نظامی برای آنان معین شود آیا در هنگام نبرد از فرمان او پیروی خواهند کرد یا نه؟ بدیهی می نماید که در هنگام نبرد، اگر فرماندهی مشخصی در کار نباشد، و اگر فرمان او به دقت اجرا نشود، هیچ سپاهی قادر به جنگیدن با دشمن نخواهد بود.

پیامبر پیش از آغاز جنگ بدر، با مهاجر و انصار مشورت های لازم را کرده بود و رای و نظر اکثریت را جلب کرده بود، همان گونه که بعدها در جنگ احد نیز همین شیوه را انجام داده بود و حتا برخلاف نظر شخصی خود به رای اکثریت گردن نهاده بود.<sup>۵۲</sup> اما این رایزنی ها، و شورایی عمل کردن تا هنگامی است که هنوز به میدان نبرد در نیامده اند و فرصت بحث و گفت و گو وجود دارد. ولی هنگامی که همه پذیرفتند که نبرد را آغاز کنند و به میدان درآمدند، در آنجا رهبری نظامی فرمانش مطاع خواهد بود، و هرکسی به هر بهانه ای نمی تواند به رهبری نظامی و به جبهه نبرد پشت کند.

به نظر می رسد طرح موضوع اولی الامر و اطاعت از او که در قرآن

آمده است بیشتر مربوط به همین گونه رهبری است<sup>۵۲</sup> به ویژه این که نبرد در چنین جبهه‌ای، همراهی با خداوند نیز محسوب می‌شود. این نکته‌ای است که در این داستان به روشنی به آن اشاره شده است. اما در روایت کتاب سموئیل، آمده بود که بنی اسرائیل از "پادشاه = سلطان" خواسته بودند که چه در جنگ و چه در هنگام صلح، بر آنها حکومت کند. در این روایت اگرچه رهبری نظامی هم یکی از عمده‌ترین وظایف سلطان محسوب می‌شد، در عین حال غیر از رهبری نظامی، رهبری سیاسی هم به پادشاه (سلطان) سپرده می‌شد. یعنی در روایت کتاب سموئیل، به جای واژه ملک "پادشاه" از واژه "سلطان" می‌توان استفاده کرد و به این ترتیب اطاعتی که از نگاه قرآن، فقط در هنگام نبرد و در میدان جنگ توصیه شده است، در این رویکرد، به هنگام صلح، و موارد دیگر زندگی اجتماعی هم تسری پیدا می‌کرد. درست به همین دلیل بود که هم خداوند و هم سموئیل، خواسته بنی اسرائیل را با ناخوشی پذیرفته بودند.

در دومین آیه از قرآن، در مورد این داستان، که در آن به چگونگی برانگیخته شدن طالوت (شائول) اشاره شده است آمده:

"و پیامبرشان به آنان گفت: "همانا خداوند، طالوت را برای شما به پادشاهی (سپهسالاری) برانگیخته است." گفتند: "چگونه او بر ما پادشاه (سپهسالار) باشد، با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم، و به او، گشایشی در مال داده نشده است." پیامبرشان گفت: "همانا خدا او را به دانش و جسم (نیرومندی تن) بر شما برتری داده است و خدا "مَلِک" را به هرکس که خواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر دانا است."

در آیه فوق به گونه‌ای کاملاً مشخص، میان واژه "مَلِک" و "مال" تفاوت است. همچنین دانایی، و به ویژه نیرومندی جسم، تأیید دیگری است بر این که در این آیات واژه پادشاه (مَلِک) به معنای فرمانده نظامی، یا سپهسالار است.

در آیه بعدی نشانه دیگری هم برای مشروعیت طالوت بیان شده است که عبارت است از صندوقی که آرامش خاطر از جانب خداوند در آن



تعبیه شده است، و میراثی از آل موسی و هارون است. این صندوق توسط فرشتگان حمل می شود و به سوی قوم آورده می شود.

مطابق داستانی که در کتاب سموئیل آمده است<sup>۵۲</sup>، این صندوق همان تابوت عهد است که تورات، در آن نگهداری می شد. این صندوق را فلسطینیان در یکی از نبردها، از بنی اسرائیل ربوده بودند و هنگامی که طالوت به سپهسالاری می رسد، ترسی بر فلسطینیان مستولی می شود و تابوت عهد را به قوم بازمی گردانند و به این طریق نگرانی قوم از این که تابوت عهد را از دست داده اند فرو می نشیند. اما لایه دیگر معنایی در آیه فوق می تواند این باشد که شائول به همان قانون، و شریعتی عمل خواهد کرد که خداوند در تورات بیان کرده است. به تعبیر دیگر، در این داستان، آمدن صندوق عهد، که میراث موسی و هارون خوانده شده است، و همراهی شائول با این میراث، یکی از نشانه هایی به شمار می رود که خداوند شائول را تایید کرده است.<sup>۵۵</sup>

در آیات بعدی (۲۴۹ و ۲۵۰) تصویری از سپاهیان طالوت آمده است که آزمون نسبتاً سختی را از سر می گذرانند. در این آزمون، بسیاری از سپاهیان ناموفق هستند، و همان ها ادعا می کنند که در جنگ شکست خواهند خورد. اما گروه اندکی که گمان ملاقات با خداوند را داشتند و باقی مانده بودند، به نیایش می پردازند که خداوند به آنها شکیبایی دهد، و قدم هاشان را استوار بدارد، و بر کافران پیروزشان گرداند.

در ادامه داستان به گونه ای، بسیار حساب شده و طبیعی، داود، جای طالوت را می گیرد. این انتقال قدرت که در کتاب سموئیل با کشمکش های بسیاری میان طالوت و داود نقل شده است، در داستانی که قرآن نقل می کند، به هیچ روی دارای آن کشمکش نیست. علت اصلی در این تفاوت شاید همین باشد که در مضامین عهد عتیق، "پادشاهی" گاهی به معنای سلطنت هم بوده است، ولی در قرآن، و در این داستان، لفظ "ملک" به معنای سپه سالار و فرمانده نظامی است.

مطابق آنچه در قرآن می خوانیم، پس از معین شدن طالوت به عنوان

”ملک“ و رهبر نظامی و پس از این که عده قلیلی از آزمون برای نبرد پیروز بیرون می آیند، آن عده قلیل به ”جالوت“ (پادشاه سپاه دشمن) و سپاهیانش هجوم می آورند و آنها را به هزیمت می اندازند، در این میان به جای این که طالوت با جالوت مواجه شود او را از پای درآورد، ”داود“ این مهم را انجام می دهد. به تعبیر دیگر، وزن و اهمیت هرکسی در میدان جنگ، با حریفی سنجیده می شود که با او مواجه می شود. همین عمل داود، شایستگی او را نسبت به طالوت، برای نبرد با دشمن محرز می کند، و به طور طبیعی داود جای طالوت را می گیرد و از این جهت ملک و حکمة به او داده می شود.

در ادامه آیه آمده است که:

”اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد حتما

زمین به تباهی کشیده می شد، لیکن خدا بر همه جهانیان تفضل دارد“.

در ارتباط با کل داستان، ایهامی در این آیه دیده می شود. منظور از

این که خداوند بعضی را به وسیله بعضی دیگر دفع می کند، کدام کسان است؟

در نگاه اول، می توانیم کشته شدن جالوت (رهبر فلسطینیان) را به

دست داود در نظر بگیریم. اهمیت این نکته در دفع فساد این است که جالوت در این داستان، رهبری سپاه دشمن را به عهده دارد، و تاکید قرآن بر این است که به جای کشتن سپاهیان که سیاهی لشکر هستند، ائمه کفر را هلاک کنید.<sup>۵۶</sup>

اما در نگاهی دوباره، می توانیم برکنار شدن خود طالوت را از

سپه سالاری لشکر نیز مورد تامل قرار دهیم. به ویژه آن که مطابق پس زمینه های داستان که در کتاب سموئیل آمده است، شاتول می رفت تا به پادشاهی جبار تبدیل شود، و اگر با آمدن داود برکنار نمی شد، سلطنتی جبارانه در میان قوم پدید می آورد.

محمد رسول [ص]

در داستان طالوت و داود، شخصیت های داستان، اول آن رسولی

است که از زبان خدا سخن می‌گوید و به قوم ابلاغ رسالت می‌کند. این شخصیت، در کتاب سموئیل، به همان نام "سموئیل" معرفی شده است. شخصیت‌های بعدی، طالوت و داود هستند که توسط آن رسول تایید می‌شوند. بنا براین، هم در عهد عتیق، و هم در قرآن، نهاد رسالت، از نهاد فرمانروایی، جدا در نظر گرفته شده است. در این رویکرد، نهاد رسالت، اعم از رسالت و کهنانت است. همچنین نهاد حکومت، اعم از رهبری نظامی و سیاسی است.

بعد از اتمام داستان در قرآن، خطاب به پیامبر آمده است که:

"این آیات خدا است که ما بر تو تلاوت می‌کنیم به حق، و حتماً تو از جمله

رسولان هستی."

جمله آخر در این آیه با دو حرف تاکید "اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ" این گمانه را می‌تواند تقویت کند که در قرآن، محمد، "رسول" معرفی شده است، و نه رهبر نظامی و سیاسی.

در عین حال نمی‌توان نادیده انگاشت که پادشاهانی همچون داود و سلیمان، در قرآن "رسول" هم خوانده شده‌اند، اما رسولانی که بیشتر پادشاه بودند، و به تعبیر قرآن "ملک (molk)" هم به آنان داده شده بود. این رسولان هنگامی که در مقام پادشاهی قرار می‌گرفتند، انبیاء دیگری در برابرشان حضور داشتند تا در مواقع لزوم آنان را متنبه کنند.

### اولی الامر

در قرآن هیچگاه، نه محمد رسول [ص]، و نه یاران نزدیک او، پادشاه خوانده نشدند؛ خواه معنای پادشاهی را رهبری نظامی تلقی کنیم، خواه رهبری سیاسی، یا هر دو مورد. در پاره‌ای موارد که نبردی در پیش بود، متناسب با موقعیت و اهمیت نبرد، یک نفر به عنوان سپه سالار معین می‌شد. در غزوات معمولاً خود پیامبر این مسئولیت را به عهده می‌گرفت. در سریه‌ها<sup>۵۷</sup>، گاه خالد بن ولید، گاهی علی بن ابی طالب [ع]، و گاه دیگران این امر را به عهده می‌گرفتند. یعنی مقام رهبری نظامی، مقامی ثابت و

مخصوص فردی خاص نبوده است.

از آیه ۵۹ در سوره نساء، و داستان شان نزول آن، چنین برمی آید که در این موارد، کسی که فرماندهی سپاه را به عهده داشته، "اولی الامر"<sup>۵۸</sup> یعنی دارنده امر خوانده می شده است.<sup>۵۹</sup> اما ترتیب این آیه در سوره، و با توجه به آیات قبل و بعد آن، چنین می نماید که اصطلاح "اولی الامر" صرفاً به فرماندهی نظامی در میدان جنگ محدود نمی شده است و در حل و عقد امور اجتماعی نیز گسترش می یافته است. در آن آیه آمده است که:

"ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید، و رسول را اطاعت کنید، و اولی الامری که از خودتان است. پس اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، هرگاه در چیزی منازعه ای میان شما پدید آمد، آن را به خدا و رسول عرضه کنید. آن بهتر و نیک فرجام تر است."

در ابتدای این آیه، اطاعت از خدا، رسول، و اولی الامر، در یک ردیف آمده است. یعنی کسی که از اولی الامر اطاعت کند، همان گونه است که از خدا و رسول اطاعت کرده است. اما هنگامی که تنازع و کشمکش میان مردم از یک سو، با اولی الامر از سوی دیگر، پدید می آید، آنگاه برای حل اختلاف، باید به خدا و رسول مراجعه کرد، و مورد اختلاف را به خدا و رسول عرضه کرد تا دوری نهایی از جانب خداوند صورت گیرد. حتی اگر معنای "اولی الامر" از مفهوم سپه سالاری، به امور سیاسی و سامان دهی اوضاع جامعه گسترش یافته باشد، باز هم اختلاف و تنازع میان مردم و اولی الامر بر سر چیزی که در باره آن اختلاف نظر دارند، امری بدیهی، و طبیعی دانسته شده است. به تعبیر دیگر، "اولی الامر" خواه رهبر نظامی، یا رهبر سیاسی و اجتماعی باشد، تنها نهاد تصمیم گیری و فرمانروایی نیست. بلکه نیرویی دیگر به نام خدا و رسول، در میان مردم حضور دارد که می تواند "اولی الامر" را نیز به دوری بکشد.

اگر موقتا، کارکرد این آیه را در زمان خود پیامبر تلقی کنیم، مشکل چندانی پدید نخواهد آمد، زیرا پیامبر در میان مردم حضور داشته است، و مردم می توانستند اختلاف خود را که با اولی الامر داشته اند به نزد او

ببرند. همان گونه که در ماجرای اختلاف میان عمار و خالدبن ولید پیش آمده بود.<sup>۶۰</sup> همچنین هنگامی که برخی مواقع خود پیامبر در نقش فرماندهی سپاه ظاهر می شد، راهنمایی دیگران، وانتقاد دیگران را بر خود می پذیرفت.<sup>۶۱</sup>

اما آنچه مسئله قدرت را در میان مسلمانان پیچیده کرده است، مربوط به روزگار پس از پیامبر است. به ویژه آن که پیامبر اسلام خاتم النبیین دانسته شده است. یعنی پس از روزگار رسول، که هیچ رسول دیگری هم وجود نخواهد داشت، چه روشی باید اتخاذ شود که از تمرکز قدرت پیشگیری شود و دو نهاد داوری و اجرایی، مستقل از یکدیگر پدیدآید و اگر اختلافی میان "اولی الامر" و مردم پدید آمد چه کسی میان آنان داوری خواهد کرد؟ یا این که چه کسی می تواند اختلاف خودش با اولی الامر را به نزد خداوند ببرد تا خداوند حق و باطل را تبیین کند؟ آیا راهی هست تا از خودسری و خودکامگی حاکمیت پیشگیری شود؟ و آیا می توان مراجعه به خرد جمعی را که تمایل به حق دارد و چون حق و باطل برایش آشکار شود حق را بر می گزیند، همان مراجعه به خداوند دانست؟

این موارد، و بسیاری موارد دیگر در عرصه قدرت، اعم از سیاسی، نظامی، و دینی، بحث و پژوهش مستقل دیگری را می طلبد که در حوصله این مجال نیست. همچنین اگر داستانی را که قرآن در باره دو نهاد متفاوت پس از موسی برای قوم بنی اسرائیل نقل می کند، به عنوان یک رهنمود در نظر بگیریم، آیا از نگاه شیعیان، امام علی [ع] پس از پیامبر [ص]، نقش یوشع را باید می داشت، یا نقش هارون را؟.

## پی‌نوشت:

۱- واژه حکم *hokm* در قرآن به معنای فرمان دادن نیست، بلکه به معنای بیان داوری میان دو مدعی است که با هم اختلاف دارند. اصل این واژه از "حکمه *hakamah*" به معنای لگام اسب گرفته شده است. حکم به حق در میان دو مدعی سبب می‌شود تا امور اجتماعی در مسیر حق به جریان افتد مانند اسبی که سوارکار با لگام زدن به او او را در مسیر لازم هدایت می‌کند.

۲. واژه‌شناسی حق و باطل نیاز به مقاله مستقل دیگری دارد که شاید در آینده نزدیک توسط صاحب این قلم ارائه شود.

۳. سوره نوزدهم (مریم)، آیه ۱۲.

۴. در مورد معنای کتاب و تفاوت آن با معنای قرآن مباحثی را در جلسات و درس گفتارهایی که در حسینیه ارشاد داشتم مطرح کرده‌ام که فعلاً به صورت جزوه توسط گردانندگان آن جلسات به تعداد محدودی تکثیر و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. در این مباحث شرح داده‌ام که مفهوم کتاب با قرآن متفاوت است، کتاب هنگامی که همراه با الف و لام معرفی می‌آید به معنای طرح کلی آفرینش هستی و انسان از آغاز تا فرجام است و تاحدودی با مفهوم مقدرات، سرنوشت، و فرجام هماهنگ است.

۵. سوره سوم (اعراف)، آیه ۷۹ و سوره ششم (انعام)، آیه ۸۹.

۶. سوره دوازدهم (یوسف)، آیه ۱۰۱؛ سوره دوم (بقره)، آیه ۲۵ و سوره سی و هشتم (ص)، آیه ۳۵.

۷. سوره پنجم (مائده)، آیه ۴۲ و سوره سی و هشتم (ص)، آیه ۲۶.

۸. Political Power.

۹. به عنوان مثال نگاه کنید به سوره دوم (بقره)، آیه ۲۵۸.

۱۰. نگاه کنید به کتاب اول سموئیل باب نوزدهم. در این داستان هنگامی شائول به خباثت گرفتار می‌شود که فرمانروایی جبهه نبرد عملاً به داود منتقل شده است و شائول صرفاً پادشاه و فرمانروای بنی اسرائیل در جامعه است.

۱۱. برای توضیح بیشتر نگاه کنید به کتاب «دغدغه‌های فرجامین» اثر صاحب این قلم.

۱۲. به عنوان مثال در قرآن: "الیوم اکملت لکم دینکم". یا: "لکم دینکم ولی دین"

- و همچنین در آیه: "اکراه فی الدین..."
۱۲. آیاتی که واژه دین را در عالم دیگر و در قیامت می نمایاند، مانند: "ان الدین لواقع"، "وما ادراک ما یوم الدین"، "مالک یوم الدین" واژه دین در تمامی این آیات معنای جزا، کیفر، پاداش، و حساب را دارد.
۱۴. رعیت، به معنای مواسی چرنده که شیان، آنها را به چرا می برد.
۱۵. پیدایش باب ۱۷ آیه ۱۶
۱۶. پیدایش، باب ۲۷ آیه ۱۵ تا ۲۱
۱۷. آباء بنی اسرائیل عبارتند از ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف. به روایت تورات، پس از این چهار تن، دوره اسارت بنی اسرائیل در مصر آغاز می شود تا زمان ظهور موسی.
۱۸. کلمه "عبور" را در این متن به این جهت معنا داریم دانم که با واژه های عبری، عبرانیان، و عبور از رود اردن دارای رابطه تنگاتنگ است.
۱۹. نگاه کنید به سفر اعداد که محور اصلی آن با شکل گیری چنین اردویی است.
۲۰. سفر اعداد، باب ۲۷، آیات ۱۶ تا انتهای باب.
۲۱. به عنوان مثال نگاه کنید به باب چهاردهم کتاب یوشع آیه اول.
۲۲. داوران در این متن صرفاً به معنای قضات به مفهوم امروزی آن نیست. بلکه به معنای سردارانی است که هم امور نظامی را رهبری می کردند و هم در حل و فصل اختلافات داخلی با مشورت با کاهن و به جهت اجرای حکم شریعت مداخله می کردند.
۲۳. قاموس کتاب مقدس، تحت نام داوران.
۲۴. سفر اعداد، باب ۲۷ آیات ۱۸ تا ۲۳.
۲۵. کتاب داوران، باب اول از آیه اول به بعد.
۲۶. داوران، باب ۸ بند ۲۳.
۲۷. همان ماخذ، باب ۹ بند ۶ تا ۱۵.
۲۸. همان، باب ۲۱، بند ۲۵.
۲۹. کتاب اول سموئیل، باب ۸، آیه ۴ و ۵.
۳۰. همان ماخذ آیه ۷.
۳۱. همان ماخذ آیات ۱۰ تا ۲۰.
۳۲. در قرآن بخشی از داستان مربوط به جدعون و برخی دیگر از داوران، با داستان شائول درهم آمیخته شده است، مانند داستان آزمون که در باره نیاشامیدن آب در آیه ۲۵۰ سوره بقره آمده است. این داستان در کتاب داوران

راجع به جدعون و سپاهیانش ذکر شده است. اما در قرآن تمامی داستان داوران تا شائول، تحت نام "طالوت" آمده است، احتمالاً به معنای طولانی، و از نگاه برخی مفسران، به معنای مطلوب و پسندیده به نظر می‌رسد در قرآن با این تغییر نام، تمامی داستان‌های مفصل سفر داوران و کتاب سموئیل را به صورتی فشرده و اشاره‌گونه بیان کرده است تا به نتیجه اصلی و مورد نظر برسد. در قسمت بعدی این نوشته به این نتیجه‌گیری اشاره خواهم کرد.

۳۳. اول سموئیل، باب ۱۵، آیات ۱۲ تا ۱۵.

۳۴. همان، باب ۱۸، آیه ۶ به بعد.

۳۵. فرجام شائول، و جنون قدرتی که او را فرا گرفته بود از برخی جهات روانی تا حدود زیادی شبیه به مکبث است. داستان مکبث که در اصل نام یکی از پادشاهان قدیم اسکاتلند بود در نمایشنامه ای به همین نام توسط شکسپیر بازخوانی شد.

۳۶. همان، باب ۲۸، آیه ۶.

۳۷. کتاب دوم سموئیل، باب ۵.

۳۸. کتاب دوم سموئیل، باب یازدهم، به ویژه آیات ۱۲ تا ۲۵.

۳۹. همان، باب ۱۲.

۴۰. کتاب دوم، سموئیل، باب ۱۲.

۴۱. نگاه کنید به سوره ۲۸ (ص)، آیات ۲۱ تا ۲۶.

۴۲. کتاب دوم سموئیل، باب ۲۴، آیات ۹ و ۱۰، همچنین کل داستان نیز در همین باب آمده است.

۴۳. سفر اعداد، باب اول.

۴۴. تاوان گناه داود مرگ هفتاد هزار از مردان جنگی او در شیوع بیماری وبا ذکر شده است. به همان ماخذ پیشین نگاه کنید.

۴۵. اشاره به آیات دوم و سوم سوره الهمزه (۱۰۴).

۴۶. سوره دوم (بقره)، آیه ۲۴۶.

۴۷. تفاوت میان روایت کتاب مقدس و قرآن در این مورد این است که بنا به روایت تورات بنی اسرائیل در صد دفعه سرزمین موعود بوده‌اند ولی مسلمانان در صد بازپس گرفتن خانه و اموال بلوکه شده خود در مکه.

۴۸. از جمله نگاه کنید به تفسیرالمیزان، اثر علامه طباطبائی در مورد همین آیه.

۴۹. ترجمه تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه ۸۹۹ تا ۹۰۳ و همچنین کتاب سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی، نصف اول



باب بیستم.

۵۰. نگاه کنید به ترجمه تاریخ طبری، جلد سوم صفحه ۹۵۵، روایت ابن اسحاق در باره جنگ بدر. همچنین نگاه کنید به کتاب سیرت رسول الله، ترجمه وانشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، جلد دوم، باب بیست و ششم.
۵۱. همان، صفحه ۹۵۴.
۵۲. همان، صفحه ۱۰۱۷.
۵۳. در بخش چهارم بازم به موضوع اولی الامر پرداخته ام.
۵۴. کتاب اول سموئیل، باب ۴ تا ۸.
۵۵. نگاه کنید به سوره دوم (بقره)، آیه ۲۴۸.
۵۶. سوره نهم (توبه)، آیه ۱۲.
۵۷. "سریه" به جنگهایی گفته می شد که خود پیامبر در آن حضور نداشت ولی "غزوه" جنگی را می گفتند که پیامبر هم در آن حضور داشت.
۵۸. ترکیب های دیگری، مانند "اولی الالباب"، "اولی النهی"، "اولی القربی" و "اولی باس" نیز در قرآن دیده می شود که هر کدام به موضوع ویژه ای اشاره دارد.
۵۹. برای توضیح بیشتر نگاه کنید به تفسیر کشف الاسرار میبدی، جلد دوم، صفحه ۵۵۳ و ۵۵۴.
۶۰. در یکی از نبردها، خالد به عنوان فرمانده سپاه (اولی الامر) انتخاب شده بود و عمار یکی از سپاهیان بود، برای توضیح بیشتر نگاه کنید به همان ماخذ پیشین.
۶۱. نگاه کنید به کتاب تاریخ طبری درباره جنگ بدر و سخن حباب بن منذر به پیامبر در مورد انتخاب قرارگاه سپاه مسلمانان. جلد سوم، صفحه ۹۶۰.



پښتونستان ښار، پوهنتون اوسيدونکي  
پښتونستان ښار، پوهنتون اوسيدونکي